



نشان از لاله ها

شماره اول، فاروج شهر دارالعلماء»

جلد سوم

رمضانعلی قربانی و

انتشارات همای دانش

فهرست

- ۵ سخن مؤلف
- ۶ کوچه ها
- ۷ براتعلی رفیعی
- ۱۰ شهید محمد حسین امام وردی
- ۱۲ شهید یحیی محمد مصطفی آزاده
- ۱۶ شهید محمد صدق صفدر آبادی
- ۱۹ شهید ابوالقاسم آژنهاشی
- ۲۱ شهید محمد ابراهیم چری
- ۲۳ شهید برات محمد سکندری
- ۲۵ شهید حجتی محمد مهربان
- ۲۸ شهید رمضان ولیزاده
- ۳۱ شهید محمد علی برزگر رستم آبادی
- ۳۴ شهید مصطفی بگ دوغائی
- ۳۶ شهید محمد کاظم تاتار

- شہید محمد جوادی شامیر ۳۷
- شہید علی اکبر سعادت ۴۰
- شہید محمد علی شافعی ۴۳
- شہید ابوالقاسم معتمدی ۴۶
- شہید عبد جواد نمر ۴۹
- شہید عباس پھد ۵۴
- شہید مجید حسین ۵۶
- شہید سید جلال روستایی ۵۹
- شہید محمد حسین طارانی ۶۱

سخن مؤلف:

خداوند را شاکرم که بر من منت نهاد تا یکی از
آرزوها و رویاهای شیرینم را تحقق بخشم و برای
همانندن هم رزمانم که به حق اسلام و انقلاب
ایممه مودند؛ گامی هرچند کوچک بردارم.
هرگز بظان نگارنده اندک است؛ اما در پیمانی
که با شما بسته ام هرگز کوتاهی نخواهم نمود
و ترویج فرهنگ و حداقل خدمتی است که
انتظار می رود.

هنوز آرزوهای روزهای دسگ سارت را که در
غروب های دلگیر زندانهای حب الرشید،
استخبارات و تکریت ۱۱ که امید به شایسته بود
را بنخاطر دارم. در همان حال و هوای پارس سالت
با خدای خود عهد بستم که اگر این مسافر از مافا

جا مانده دوباره فرصتی یابد برای اثبات حقانیتش دوباره به میدان جهاد پا خواهد گذارد. فقط اندک تفاتی که گذر زمان ایجاد نموده است این است که سلاحی نرینده قلم، جایگزین اسلحه شده است.

ای شهیدان هر چه جاوید، سوگند به قلم که هرگز قلم بر زمین نهد و لحظه ای برای یافتن نشان لاله های سرخ حسنی غفلت ننمایم.

شهیدان جاری تر رواب و ریند تر از باد از مرزهای خاک گذشتند و آتش عشق را با قلبهای لاله گون خویش به افلاک بردند. اینک ترنشان دررگهای زمین و زمان جاری است. شاهی که به هجوم حادثه حسرت شنیدن یک آخ را نیز بردارد دشمن نهادند. آنان که رفتند کاری حسینی کردند. اینک هر که پیامبر خون شهیدان نباشد؛ یزیدی است.

کاروانیان بار بر بسته اند و این بیابان را بدرود گفته
اند و ما ماندگان و راندگان ارض هبوط قدری از
زالال این آبگیر بر می گیریم تا در عبور از کویر رنج
شر تو شه ای همراهمان باشد. گرچه از شهیدان
نماند روزگار نتوانستن، کاری است؛ کارستان.
بگذر سرحد ایوان سنگ آفتاب باشد بر شیشه بلند
شب. شد مع فطرت آدمیان دوباره بشکفد و
درخت توحید را شک و وجود شرک زده آدمی
دوباره به بار نشیند و بارور بار آورتر گردد. چنین
تقدیرمان شد که کمر همت بیداریم و به روایت
حماسه سازان بلند همت و جاوید دل گوش داریم.